

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه، ۷۷-۷۹).

مرور و تکمیل

مبحث به آیه شریفه ۱۱۶ منتهی شد. آیه کریمه ۱۱۴، که مباحث پردامنه‌ای داشت، مورد بررسی قرار گرفت؛ خصوصاً با آن نگرشی که اتخاذ گردید (بحث ورود توریست به مساجد و مشاهد مشرفه) که به نحو مفصل‌تری به آن پرداختیم، زیرا ملاحظه شد که بزرگان در این بخش، ورود تفصیلی نفرموده‌اند. آیه ۱۱۵ نیز حاوی پیام بسیار مهمی بود؛ راه‌حلی که شارع در مواجهه با یک معضل و اعتراض (که در واقع بهانه‌ای بود) ارائه می‌نماید و بیشتر درصدد دعوت ما به توجه به محتوا به جای شکل ظاهری امور است.

نکته‌ای تکمیلی پیرامون مباحث فقهی جلسات قبل

پیش از ورود به آیه ۱۱۶، یک مطلب تکمیلی از مباحث سابق باقی مانده است. در جلسات گذشته، اشاره‌ای به مسئله ورود شخص جنب یا حائض به مساجد و مشاهد مشرفه شد. عمده سؤال نیز پیرامون مشاهد مشرفه است.

۱. ورود به مساجد

در باب مساجد، ادله‌ای در مورد شخص جنب وجود دارد که صرفاً مجاز به عبور (اجتياز) است و نسبت به مسجدین شریفین، حق عبور نیز ندارد. این مطلب مستند به روایات و فتاوی فقهاست. در مورد حائض نیز این بحث مطرح است که آیا به جنب ملحق می‌شود یا خیر.

۲. ورود به مشاهد مشرفه

اما هنگامی که از مساجد به مشاهد مشرفه منتقل می‌شویم، وضعیت تا حدی متفاوت می‌گردد. در مشاهد، اگر ورود مستلزم هتک حرمت باشد، بلا اشکال ممنوع است؛ اما صرف ورود فرد جنب (که کسی از وضعیت او مطلع نیست) یا حائض (که نشانی ظاهری ندارد)، به سادگی قابل تصدیق به عنوان هتک نیست. به هر صورت، این حوزه فقه است که باید پاسخگو باشد و مسئله مورد اختلاف است.

۳. نماز خواندن جلوتر از قبر امام (علیه السلام)

بحث دیگری که مطرح شد و موجب بروز سؤالاتی گردید، مربوط به اقامه نماز در جلوتر از قبر امام (علیه السلام) بود. به عنوان مثال، در حرم امام رضا (علیه السلام)، نوشته‌هایی مشاهده می‌شود مبنی بر اینکه مثلاً اینجا بالاسر محسوب می‌شود و به جهت بی‌احترامی، نماز اقامه نشود. اگر این عمل حقیقتاً مصداق بی‌احترامی و هتک حرمت باشد، حکم واضح است. اما اگر مصداق هتک نباشد، برخی روایات در اختیار داریم، نظیر روایت حمیری و روایات دیگر، که دلالت بر عدم ایستادن در جلوتر از امام (که زنده و میت تفاوتی ندارد) دارد و این حکم به قبر امام نیز تسری داده می‌شود.

البته این مسئله، مباحث خاص خود را دارد و قصد صدور فتوا در اینجا مطرح نیست. لکن باید توجه داشت که گاهی نفس وجود همین فتاوا، در ذهن متشرعین، موضوعیت هتک را ایجاد می‌کند. در حال حاضر اگر فردی در حرم امام رضا (علیه السلام)، مقابل ضریح نماز بخواند، عموم مردم این عمل را بی‌احترامی تلقی می‌کنند؛ این تلقی ناشی از همان فتاوایی است که در ذهن آن‌ها جای گرفته است. یعنی گاهی فتاوا ذهنیت‌ساز می‌شوند. ذهنیتی که صرفاً مبتنی بر فتاوا ایجاد شود، اعتبار ندارد؛ ذهنیت باید مستند به ادله باشد.

اگر فقیهی ادله‌ای نظیر روایت حمیری را کافی بدانند، بر اساس آن فتوا صادر می‌کند و شاید اصلاً مقید به هتک هم نباشد. اما اگر فقیهی مانند مرحوم آقای خویی (رضوان الله علیه) و دیگران، در اسناد یا دلالات این روایات مناقشه نمایند، وضعیت متفاوت خواهد بود. این پرسش مطرح شده بود که روایات در این باب چگونه است؟ پاسخ این است که روایات بررسی شده و محل بحث و گفتگوی علمی است.

سؤال حضار: چرا فقط بحث نماز در جلوتر از امام مطرح است و مثلاً ایستادن عادی مطرح نیست؟ اگر این‌گونه باشد اصلاً بالاسر حضرت هم نباید انسان بایستند. آن هم بی‌احترامی می‌شود!

جواب: سؤال خوبی است. چون بحث نماز و به تبع آن، بحث بطلان نماز و شرایط نمازگزار مطرح است؛ فقها این مباحث را ذیل «شرایط مکان نمازگزار» مطرح می‌کنند. اما راجع به زیارت، ما کتاب فقهی [مدوئی] نداریم. اگر هتک باشد که قطعاً جایز نیست. اما در صورت عدم هتک، چون در خصوص نماز بحث داریم و روایت حمیری نیز ناظر به نماز است، شاید منشأ طرح مسئله همان روایت بوده است.

پیام آیه ۱۱۶: نفی فرزند از خداوند

«وَقَالُوا إِنَّا تَخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَه قَانِتُونَ» ﴿البقرة: ۱۱۶﴾

و [یهود و نصاری] گفتند: خدا [برای خود] فرزندی گرفته، منزّه است او [از اوصاف دروغ و باطلی که به حضرتش نسبت می‌دهند] بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است مخلوق و مملوک اویند [نه فرزند او؛ زیرا فرزند، هم جنس پدر و مادر است و چیزی در جهان هم جنس خدا نیست تا فرزند خدا باشد] و همه در برابر او مطیع و فرمانبردارند.

نفی اعتقاد به فرزندداری خداوند با دو استدلال

این آیه، از یک اعتقاد باطل (مبنی بر اتخاذ فرزند توسط خداوند) پرده‌برداری می‌کند. باید در نحوه پاسخگویی قرآن دقت نمود. سیره قرآن بر این است که حتی باطل‌ترین باورها را نیز با منطق و برهان پاسخ دهد. در اینجا، به نظر می‌رسد خداوند دو پاسخ اقامه می‌کند:

پاسخ اول: تنزیه (سبحانه)

نخستین پاسخ، کلمه «سُبْحَانَهُ» است. این کلمه، خود یک برهان تنزیهی است. اتخاذ فرزند، لوازمی دارد که ساحت قدس الهی از آن مبرا است:

۱. نفی جسمانیت: لازمه تولید ولد، جسمانیت است. اتخاذ ولد مستلزم صفات ممکنه است. خداوند «سبحانه» (منزه است) از اینک صفات ممکن داشته باشد.

۲. نفی احتیاج: انگیزه اتخاذ فرزند در انسان‌ها چیست؟ یا ناشی از نیازهای غریزی است، یا برای تأمین دوران پیری و افتادگی، یا به عنوان کمک اقتصادی، یا برای خروج از تنهایی است. تمام این انگیزه‌ها، برخاسته از نیاز است. این «سبحانه» پاسخ می‌دهد که ساحت خدای غنی بالذات، از این احتیاجات منزّه است.

پاسخ دوم: مالکیت و قنوت همگانی (بل له ما فی السماوات...)

دلیل دوم این است که «بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...». این بخش، شامل همان مواردی که آنان فرزند خدا می‌پنداشتند نیز می‌شود (نظیر «عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ» یا «الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»). این‌ها در مقابل خدای متعال، قانت (مطیع و خاضع) و مملوک او هستند. در حالی که میان والد و ولد، باید مجانست و هم‌سنخی وجود داشته باشد. اما میان خالق و این مخلوقات، اصلاً تجانس و سنخیتی وجود ندارد؛ رابطه، رابطه خالق و مخلوق و مالک و مملوک است، نه والد و ولد.

سوال حضار: این آیه ادامه آیات مربوط به بنی اسرائیل است؟ «قالوا» یعنی یهود گفتند؟

پاسخ: خیر. الزاماً ارتباط سیستماتیک با مباحث گذشته بنی اسرائیل ندارد. البته آن‌ها [یهود و نصاری] می‌توانند اصلی‌ترین مصداق این آیه باشند (یهود گفتند «عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ» و نصاری گفتند «الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»). اما آیه اختصاصی به آن‌ها ندارد و ممکن است شامل عقاید دیگری نظیر بودیست‌ها یا هندوئیست‌ها نیز بشود (اگرچه هندوها بیشتر به «مظاهر» قائل‌اند تا «فرزند»).

بررسی معنای «قانتون» (اطاعت تکوینی یا ارادی)

نکته دیگری که شایسته تأمل است، بحث واژه «قَانِتُون» است.

«كُلُّ لَهُ قَانِتُون». قانت به معنای اطاعت، انقیاد و تسلیم است. نظیر این تعبیر در قرآن مکرر آمده است (مانند «یسجد»، «صَلَاتُهُ وَتَسْبِيحُهُ»). آیا این قنوت، امری تکوینی است؟

اگر مراد، قنوت تکوینی باشد، بدین معناست که تمام موجودات در برابر اراده خدا تسلیم قهری (لا بالاراده) هستند و این امر، حکایتی از شعور و اختیار در آن موجودات ندارد.

لکن، مذاق و برداشتی که (به نظر می‌رسد برگرفته از قرآن باشد) اتخاذ می‌کنیم، این نیست. نظر برگزیده آن است که این قنوت، اعم است و شامل قنوت مبتنی بر اراده و اختیار نیز می‌شود. یعنی همین موجودات (سنگ، دیوار، کوه و دشت) نیز به اندازه سهم خود، قنوت به اراده، نماز به اراده و سجده به اراده دارند؛ هرچند ما آن را درک نمی‌کنیم.

اگر در دلالت این آیه هم تردید داشته باشیم، ظاهراً بهترین آیه و ادلّ دلیل بر این مطلب، آیه هجدهم از سوره مبارکه حج است: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (الحج، 18)

در آنجا، وقتی بحث سجده را مطرح می‌کند، می‌گوید همه این موجودات در مقابل خدا ساجدند، اما در مورد انسان، تفصیل قائل شده و می‌فرماید: «وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» ساجدند و در مقابل «وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ».

اگر سجده موجودات (کوه، شجر و...) تکوینی بود، کافرش هم ساجد تکوینی است! خود ابلیس هم که تمرد کرد، ساجد تکوینی هست. آنچه ابلیس از آن امتناع ورزید، سجده مبتنی بر اراده بود. این تقسیم‌بندی در آیه سوره حج، نشان می‌دهد که سجده انسان، اختیاری است. سیاق آیه اقتضا می‌کند که سجده سایر موجودات مذکور نیز، نحوی از اختیار و شعور را در بر داشته باشد.

بنابراین، نباید «یسبح» را صرفاً به تسبیح تکوینی (حرکت در مسیر تکامل) تأویل کرد. «یسبح» یعنی «یسبح»؛ یعنی همان ذکر «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ». این همان مطلبی است که مرحوم صدرالمതألهین (رضوان الله علیه) می‌فرماید: «هر جا وجود هست، شعور هم هست»، اگرچه در مراتب متفاوتند. بشر نباید آنچه را نمی‌فهمد، انکار کند.

در خاطر دارم (البته این مطلب نیازمند مراجعه دقیق است، زیرا مربوط به بیش از چهل سال قبل است) که مرحوم آقای طالقانی (رضوان الله علیه) در تفسیر "پرتوی از قرآن"، که در ایام حبس نگاشتند، تفسیری نزدیک به همان معنای تکوینی ارائه فرموده‌اند. خب این‌گونه تفسیر، به نظر می‌رسد تفسیری مادی‌گرایانه است که برای همگان قابل فهم باشد.

در این آیه، به همین مقدار اکتفا می‌کنیم. این آیه مشابهات زیادی در قرآن دارد، هم در بخش اتخاذ ولد و هم در بخش قنوت و تسلیم. این آیه از آیاتی است که می‌تواند در یک نظام موضوعی مورد بررسی قرار گیرد.

پیام آیه ۱۱۷: ابداع هستی و فرمان «كُنْ»

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (بقره، ۱۱۷).

[بی سابقه ماده، مدت و نقشه] پدیدآورنده آسمان ها و زمین است. وهنگامی که فرمان به وجود آمدن چیزی را صادر کند فقط به آن می گوید: « باش ». پس بی درنگ می باشد.

بررسی کلمه «بَدِيع»

واژه «بَدِيع» (صفت مشبّهه بر وزن فعیل) دو احتمال معنایی و اعرابی دارد:

۱. به معنای فاعل (مُبدِع): در این صورت، «بَدِيع» (به معنای پدیدآورنده) وصف خداوند متعال خواهد بود. از نظر اعرابی، «بَدِيع» صفت لفظ جلاله «اللَّهُ» در آیه قبل («اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا») است.

۲. به معنای مفعول (مُبدَع): در این صورت، «بَدِيع» (به معنای پدیده نوظهور) وصف "سماوات و ارض" خواهد بود. در این حالت، ترکیب آیه از باب اضافه به فاعل بوده و نیازمند تقدیر ضمیر است (تقدیر آن: «بَدِيعُ سَمَاوَاتِهِ وَ اَرْضُهُ»).

طبق نظر برگزیده وجه اول (وصف بودن برای "الله" به معنای مُبدِع) ارجحیت دارد؛ زیرا این وجه، مستلزم تقدیر نیست و با ظاهر آیه سازگارتر است.

تفاوت «بَدِيع» با «خلق» و «تغییر»

نکته دقیق در معنای «بدیع» است. بدیع، غیر از "خلق" و غیر از "تغییر" است. "خلق" و "تغییر"، می‌تواند مسبوق به الگو باشد. افعال ما انسان‌ها، عموماً "تغییر" است، نه خلق [ابداعی]. مثلاً نجار خالق نیست، بلکه تغییردهنده است؛ از چوب، تخت درست می‌کند. بنا تغییر می‌دهد؛ از مصالح، ساختمان درست می‌کند. ولی یک جا هست که من و شما دست به "خلق" می‌زنیم؛ آنجایی که "صور ذهنی" درست می‌کنیم. حالا "خلق" اگر بدون الگوی پیشین باشد، "بدعت" (ابداع) نامیده می‌شود. «بدیع» یعنی خالق که بدون الگو می‌آفریند. «بدیع»، خلق بدون الگوست، نه الگوبرداری.

تفسیر «کن فیکون» و شبهه خلق از عدم

ادامه آیه نیز مؤید همین معنای ابداع است؛ خدای متعال برای خلقت، نیازمند مصالح یا فرایند زمانی نیست: «وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

اگر بخواهیم به درک بهتری از این مطلب برسیم، می‌توان به همین "نفس" من و شما مراجعه کرد. چنانکه در قرآن آمده است: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» (نحل، ۶۰). برخی اهل فن می‌گویند مَثَلِ اَعْلای خدا، "نفس آدمی" است. وجه این تمثیل آن است که نفس انسان نیز (بلا تشبیه و به اذن الله) دست به "خلق" می‌زند (یعنی ایجاد "صور ذهنی"). و حتی ممکن است به اذن الله، بتواند "خلق خارجی" هم داشته باشد. مرحوم صدرا (رحمه الله) جایی نقلی دارد مبنی بر اینکه در روز قیامت، خداوند به بعضی اولیاء می‌فرماید: «...امروز تو حی قیوم باش... تا اکنون فقط من می‌گفتم "کن فیکون"، حالا تو نیز بگو "کن فیکون"». (البته این مطالب، نیازمند بررسی سندی دقیق است. اغلب این روایات از منابع اهل سنت است). اگر این امر "به اذن الله" باشد و به اصل توحید خدشه‌ای وارد نسازد، عقلاً مانعی ندارد که موجودی به لطف الهی، به چنین قدرتی دست یابد. طرح یک شبهه (خلق از عدم)

در اینجا، سؤالی را مطرح می‌کنیم که پاسخ آن به جلسه آینده موکول می‌شود.

در دهه‌های گذشته (دهه ۴۰ و ۵۰)، همزمان با رواج تفکرات ماتریالیستی، این شبهه مطرح می‌شد که: «عالم ثابت است. یک اتم به دنیا نه اضافه می‌شود، نه کم می‌شود. هرچه هست تغییر است، تغییر صورت است. پس این سخن شما مسلمانان که خداوند خالق از عدم است، به چه معناست؟ مگر عدم می‌تواند منشأ وجود باشد؛ اصلاً آفرینشی نیست، تغییر است». این شبهه را ما باید پاسخ بدهیم که وقتی می‌گوییم خداوند «بدیع» هست و «از عدم آفرید»، مقصود چیست؟ ان‌شاءالله در جلسه آتی به این موضوع و آیه بعد خواهیم پرداخت.

الحمد لله رب العالمین